

این است که دستاوردهای روان‌شناسی و زبان‌شناسی خردگرا در این زمینه به نوبه‌ی خود جالب است و برای مسائل کنونی، به مراتب بیش از پژوهش‌های قرن گذشته اهمیت و اعتبار دارد. کسی که بهره گرفتن از تاریخ اندیشه را "آشفته و گمراه‌کننده" بداند، می‌تواند آن را انکار کند. من در این مورد بحثی ندارم.

پیش از گذشتن از این موضوع، باید بگوییم که هیتس در بیان این نکته که هربرت چربوریایی خود را در قید "دانش مذهبی" محدود ساخته بود، تا حدی در اشتباه است. علاوه بر این، توماس راید را نیز نمی‌توان یکی از پیشگامان طرح جهانی‌های ذاتی دانست و مسلماً گفتن این که من با "توسل" به دکارت و دیگران، به دنبال "پشتوانه‌ای" برای "تأیید جهانی‌های ذاتی" ام هستم، گمراه‌کننده است. دفاع از موضعی مشابه، به معنی داشتن "پشتوانه" نیست؛ اعتقاد من این است که دستاوردهای آنان را به نحو مطلوب ارج نهاده‌اند و با مطالعه‌ی دقیق نظریات آنان می‌توان هنوز هم به نکات ارزنده‌ای دست یافت.

هیتس به این امر ایراد دارد که آرای من درباره‌ی دستور جهانی به جای آن‌که مبتنی بر "مطالعه‌ی موارد متعدد" باشد، صرفاً بر پایه‌ی مطالعه‌ی دقیق چند زبان قرار گرفته است. به طور یقین من نیز با این نظر موافقم که باید تا حد امکان زبان‌های بیشتری را مورد مطالعه قرار داد، اما هشدار می‌دهم که در این باره لازم است. ارائه‌ی مجموعه‌ی وسیعی از داده‌های زبان‌های گوناگون که با تمامی مفاهیم دستور جهانی در قالب کنونی‌اش همخوانی داشته باشند، کار بسیار ساده‌ای است، ولی ارزشی نخواهد داشت. اگر کسی با اصول دستور جهانی سروکار داشته باشد، به دنبال آن خواهد بود تا از میان مختصه‌های دستورهای ویژه، آن مختصه‌هایی را که مبتنی بر این اصول‌اند، کشف کند و انبوه داده‌هایی را که بنا به تشخیص وی به چنین کاری نمی‌آیند، کنار بگذارد. به این ترتیب، تنها از طریق مطالعه‌ی مفصل و عمیق زبان‌های خاص است که می‌توان به یافتن شواهد با ارزشی برای مطالعه‌ی دستور جهانی امید داشت. مطالعه‌ای مانند آنچه ماتیوس درباره‌ی زبان هیداتسا (رک. پانوش ۱۲) انجام داده است، از این نظر به هزار تحقیق سطحی درباره‌ی زبان‌های مختلف می‌ارزد. اگر کسی احساس می‌کند که مبنای این داده‌ها بیش از حد محدود است، باید نشان دهد که برخی از مواد حذف شده، اصول تدوین شده

را نقض می‌کنند. در غیر این صورت، انتقاد وی چیزی شبیه به انتقاد از دانش نوین ژنتیک خواهد بود که چرا مبنای تدوین‌های نظری‌اش را بر مطالعه‌ی مفصل چند اندامواره‌ی معدود قرار داده است.

هیتس همچنین معتقد است که اصول دستور جهانی، اگر هم درست باشد، تنها می‌تواند بیانگر "منشأ تاریخی مشترک زبان‌ها" باشد. من پیش‌تر به این موضوع اشاره کردم که چرا چنین فرضیه‌ای فاقد توان توجیهی است.

هیتس بر این اعتقاد است که تصمیم‌گیری‌های زبان‌شناس درباره‌ی بخش‌های ویژه‌ای از دستور "به واسطه‌ی نظریه‌ای عام تعیین نمی‌گردد بلکه از طریق فایده‌ی درونی در قالب دستور ویژه مشخص می‌شود". و معترض است که من این نکته را روشن نکرده‌ام. من منظور او را از "فایده‌ی درونی" نمی‌فهمم و به همین دلیل چیزی هم برای گفتن ندارم. تعبیر نادرست وی از آنچه من "سادگی" نامیده‌ام، او را به این اشتباه انداخته است. کاربرد اصطلاح "سادگی دستور" از نظر من، اشاره به نوعی "نقش تقویتی" دارد که به لحاظ تجربی تعیین می‌شود و از میان انواع دستورها، دستوری را برمی‌گزیند که به لحاظ طرح‌بندی جهانی مناسب باشد و نسبت به سایر دستورهایی که شکل مطلوب دارند و با داده‌هایی تجربی نیز در انطباق‌اند، ارجحیت داشته باشد. منظور من از سادگی، اشاره به آن ویژگی کمتر قابل درک نظریه‌ها نیست که باعث می‌شود دانشمندان نظریه‌ای را به نظریه‌ای دیگر ترجیح دهند. ملاک سنجشی که سادگی دستورها را توصیف می‌کند، بخشی از نظریه‌ی زبانی است. ما باید سعی بر آن داشته باشیم تا این ملاک‌ها را مبتنی بر زمینه‌های تجربی و با در نظر گرفتن روابط واقعی میان داده‌های درون‌داد و دستورها، فراگرفته شده کشف کنیم. به این ترتیب مفهوم سادگی دستور نقشی مشابه نقش ثابت فیزیکی بر عهده دارد؛ ما باید آن را بر اساس تجربه تعیین کنیم و هیچ نگرشی نیز از پیش وجود ندارد که بتوان به آن متکی بود. مسائل مربوط به توصیف سادگی نظریه‌ها، در بافت کلی معرفت‌شناسی و فلسفه‌ی علم، هیچ ارتباطی به تعیین تجربی ویژگی‌های دستورها برای انتخاب یکی از آنها به جای دیگری در فراگیری زبان ندارد. این جنبه بارها مورد تأکید قرار گرفته است. برای نمونه، رک. جنبه‌های نظریه‌ی نحو، فصل ۱، بخش ۷.

و اما آخرین نکته. به اعتقاد هیتس، "توجیه این امر که چرا ما فلان ساخت را برای یک جمله در نظر می‌گیریم، از این طریق که چگونه این جمله خوانش‌های جملات مجاور را تغییر می‌دهد، بسیار ساده‌تر از آن است که مسئله را به تصورات جهانی ذاتی و واقعیت ذهنی ارجاع دهیم". هیتس در این‌جا دوگونه توجیه کاملاً متفاوت را با یکدیگر اشتباه گرفته است. اگر من بخواهم این موضوع را توجیه کنم که چرا جان اسمیت کذایی، دیروز بعد از ظهر ساعت سه، عبارت *the shooting of the hunters* را به جای آن‌که در معنی کاری درک کند که از شکارچیان سرزده است، در مفهوم تیراندازی به شکارچیان دریافته است، مسلماً باید بافت موقعیتی را در نظر بگیرم (نه این که خود را محدود به خوانش‌های جملات مجاور بسازم). اگر من به دنبال توجیه این نکته باشم که چرا چنین عبارتی دو تعبیر دارد ولی *the growth of corn* تنها از یک تعبیر برخوردار است (یعنی رشد ذرت و نه عمل یا فرایند رشد دادن ذرت)، ابتدا به دستور ویژه‌ی زبان انگلیسی رجوع می‌کنم و سپس برای بررسی دقیق‌تر موضوع، به جهانی‌های زبانی‌ای توجه خواهم کرد که به ساخته شدن این دستور توسط کودکی منجر می‌شود که در معرض داده‌های زبانی قرار داشته است. از آن‌جا که توجیه‌های به دست داده شده، به دو مسئله‌ی کاملاً متفاوت مربوط‌اند، بی‌معنی است اگر ادعا شود که یکی از این دو شیوه‌ی توجیه، "ساده‌تر" از دیگری است.

انتقاد هارمن نیز به مسئله‌ی توانش و کنش باز می‌گردد. او کار خود را با نسبت دادن دیدگاهی به من آغاز می‌کند که هیچ‌گاه به آن معتقد نبوده‌ام و در فرصت‌های متعددی نیز به صراحت مردود دانسته‌ام. نظری که او به من نسبت می‌دهد این است که "توانش دانشی [است] حاکی از توصیف زبان از طریق قواعد دستور" و دستور این "توانش" را توصیف می‌کند. مسلماً تصور این امر که سخنگوی زبان قواعد زبان را به‌گونه‌ای می‌داند که می‌تواند آن‌ها را بیان کند، بسیار ساده‌لوحانه است. هارمن با نسبت دادن این دیدگاه نامعقول به من، به رد کردن برداشتها و تعبیر و تفسیرهای نادرست خود می‌پردازد. هارمن در هیچ‌کجا نقل قولی از من به دست نمی‌دهد که بتواند مبنایی برای نسبت دادن این دیدگاه به من باشد، در حالی که مواردی از من نقل می‌کند که در آن‌ها من به صراحت با این

نظر مخالفت کرده‌ام. به همین دلیل، من به هیچ وجه به بحث درباره‌ی این بخش از اظهارات او نخواهم پرداخت.

در چهارچوب نظرات هارمن دو نوع دانش وجود دارد: دانش چستی (knowing that) و دانش چگونگی (knowing how). مسلماً دانش زبان از نوع دانش چستی نیست؛ بنابراین از نظر هارمن این دانش باید از نوع دانش چگونگی باشد. سخنگوی نمونه‌ی زبان "می‌داند چگونه صحبت سخنگویان دیگر را درک کند؛" توانش وی توانایی او برای "صحبت و درک زبانی است که از طریق دستور[ی] توصیف می‌شود" که زبان را توصیف می‌کند. من نمی‌دانم منظور هارمن از عبارت "می‌داند چگونه درک کند" چیست، اما مشخص است که او اصطلاح توانش را در نقد خود در مفهومی متفاوت با آنچه من در آن اثر به کار برده‌ام به کار برده است. منظور من از توانش، توانایی سخن گفتن و درک زبانی است که نه تنها شامل توانش (یعنی تسلط بر دستور زایشی زبان یا، تلویحاً، دانش زبان) است، بلکه عوامل متعدد دیگری را نیز در بردارد. دستور، آن‌گونه که من به کار می‌برم، نمود صوری همان چیزی است که من توانش نامیده‌ام. من به استفاده‌ی هارمن از این اصطلاح در مفهومی دیگر معترض نیستم، اما طبیعتاً وقتی او اصرار دارد که مفهوم مورد نظر وی همانی است که من گفته‌ام، نتیجه‌ی امر چیزی جز آشفتگی و سردرگمی نخواهد بود. در این جا نیز بحث مفصل درباره‌ی مشکلات حاصل از این تعبیر نادرست، کاری بیهوده است.

به نظر هارمن، "توانش سخن گفتن و درک زبان" مهارت است، مهارتی شبیه به مهارت دوچرخه‌سواری. با توجه به اصرار او مبنی بر این که دانش زبان از نوع دانش چگونگی است (زیرا بدیهی است که از نوع دانش چستی نیست)، این نتیجه‌گیری دور از انتظار نیست. اما او هیچ دلیلی به دست نمی‌دهد که نشان دهد توانایی کاربرد زبان (توانش را کنار بگذاریم که به اعتقاد من یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی این توانایی است) شبیه به توانایی دوچرخه‌سواری است؛ البته من هم دلیلی نمی‌بینم. به این ترتیب، نتیجه‌گیری مناسب این خواهد بود که هیچ دلیلی برای تعیین دانش زبان به مثابه دانش چگونگی وجود ندارد. به همین دلیل، مقایسه‌ای که او به دست می‌دهد از نظر من بیهوده است. دانش زبان مهارت،

عادت یا چیزهایی از این دست نیست. به نظر من تعجب‌آور نیست اگر نتیجه‌گیری کنیم که دانش زبان را نمی‌توان در این قالب ضعیف به طور مفید و اطلاع‌دهنده مورد بحث قرار داد. به طور کلی، اعتقاد من بر این است که مفاهیم دانش چگونگی و دانش چیستی مقولات جامعی برای تحلیل دانش به شمار نمی‌روند. تعجبی ندارد که هارمن، با توجه به محدودیتی که در این قالب برای خود قایل شده است، در درک نظرات من یا نظر هرکسی که با دانش زبان سروکار دارد، دچار مشکل شود.

هارمن سعی دارد نشان دهد که در نظرات من درباره‌ی فراگیری و کاربرد دانش زبان (در طرح "نمودی درونی از نظام زایشی" یا استفاده از آن در سخن گفتن یا درک گفتار)، درباره‌ی این گفته که کودک طرح‌بندی ذاتی‌ای را به کار می‌برد که انتخاب دستورها را محدود می‌سازد (در مورد فراگیری) یا درباره‌ی دستور درونی شده (در مورد کاربرد زبان) تناقضی بنیادین وجود دارد. به نظر من، استدلال او روشن نیست. آن‌گونه که من از صحبت‌های او دریافته‌ام، استدلال‌های وی را می‌توان به شرح زیر بسط داد. هارمن معتقد است که این نظام درونی شده باید در "زبان بنیادی‌تر دیگری" تظاهر یابد که کودک باید آن را پیش از امکان به کارگیری این طرح‌بندی برای آموختن زبان، یا پیش از امکان کاربرد دستور برای درک گفتار، دریابد. اما به اعتقاد وی، این امر به دور باطل یا چرخشی تا بی‌نهایت منتهی خواهد شد، زیرا اگر ما بتوانیم ادعا کنیم که کودک "زبان بنیادی‌تری" را مستقیماً و بدون آموختن بلد است، چرا نمی‌توانیم مدعی شویم که این کودک "مستقیماً همان زبانی را که به کار می‌برد"، بدون هرگونه آموزشی، بلد است؛ و این همانا دوری باطل است. یا اگر می‌گوییم که کودک باید زبان بنیادی‌تری را بیاموزد، پاسخ این پرسش چه خواهد بود که او چگونه این زبان بنیادی‌تر را می‌آموزد؛ و این امر ما را به سیری قهقرایی می‌کشد. این استدلال کاملاً باطل است. مورد فراگیری زبان را در نظر بگیرید. حتی اگر ما معتقد باشیم که طرح‌بندی ذاتی باید در یک "زبان ذاتی" نمود یابد، باز هم هیچ یک از این نتیجه‌گیری‌ها حاصل نخواهد آمد. با استفاده از اصطلاحات هارمن، کودک باید این زبان ذاتی را بداند، ولی دلیلی ندارد که او مجبور باشد به این زبان "سخن بگوید یا آن را درک کند" (به هر

معنایی که باشد) یا مجبور باشد آن را یاد بگیرد. تمام آنچه ما باید در نظر بگیریم این است که کودک وقتی با تکلیف یادگیری زبان مواجه می‌شود، می‌تواند این طرح‌بندی را به کار گیرد. این در مورد سیر قهقرایی و اما در مورد دور باطل؛ ما به دلیل بسیار ساده‌ای نمی‌توانیم فرض کنیم که کودک زبانی را که به کار می‌برد مستقیماً و بدون هرگونه آموزشی بلد است؛ این فرض غلط است. ما نمی‌توانیم مدعی شویم که کودک با برخورداری کامل از دانش زبان انگلیسی متولد می‌شود. از سوی دیگر، دلیلی هم وجود ندارد که نتوانیم فرض کنیم که کودک با برخورداری کامل از دانش دستور جهانی، یعنی با طرح‌بندی تثبیت شده‌ای که در فراگیری زبان به کار می‌برد، به همان طریقی که پیش‌تر مطرح شد، متولد نمی‌شود. این فرض نیز می‌تواند غلط باشد ولی کاملاً روشن است. اگر کسی سعی در توصیف این دانش به مثابه "دانش مستقیم یک زبان بنیادی‌تر" داشته باشد، تا آنجا که دقیقاً بدانیم منظورمان چیست، دلیلی برای مخالفت با وی نمی‌بینم. اما باز هم متذکر می‌شوم که هیچ دلیلی برای تردید در این نظر وجود ندارد که کودک از چنین دانش مستقیمی برخوردار است. بنابراین، می‌بینیم که نه دور باطل در میان است و نه سیر قهقرایی. به همین ترتیب، اگر ما به مورد کاربرد زبان توجه کنیم، آشفتگی و سردرگمی در کار نخواهد بود. در طرح این فرض نیز که به کارگیرنده‌ی زبان در کاربرد زبان (سخن گفتن یا درک کردن) از نوعی دستور درونی بهره می‌گیرد، نه دور باطلی وجود دارد نه سیر قهقرایی. ما به راحتی می‌توانیم مدلی (مثلاً برنامه‌ی کامپیوتر) بسازیم که به همین طریق عمل کند. به همین دلیل من هیچ مبنایی برای اعتقاد هارمن به وجود نوعی دور باطل یا سیر قهقرایی در این تحلیل نمی‌بینم.

هارمن در بخش دوم مقاله‌اش به این گفته‌ی من باز می‌گردد که پژوهش‌های جاری زبان‌شناسی دیدگاهی از زبان و ذهن را تأیید می‌کنند که رنگ و بویی خردگرایانه دارد و در تضاد با دیدگاه‌های تجربه‌گرایانه‌ای است که در سال‌های اخیر بر مطالعه‌ی زبان و ذهن سایه افکنده بودند. وی بر این نکته تصریح دارد که برای استخراج دستور از داده‌ها، الگوی مورد نظر برای آموزش زبان باید از اطلاعات مفصلی درباره‌ی نظریه‌ی کنش برخوردار باشد. این گفته‌ی هارمن

پیشنهادی جالب و شایسته‌ی طرح و بسط است. اما من نمی‌توانم با این ادعای متعصبانه و بی‌پشتوانه‌ی او در مقاله‌اش کنار بیایم که این رهیافت باید الزاماً درست باشد و هر رهیافت دیگری در این زمینه، از ارائه‌ی نگرشی مطلوب به مسئله‌ی فراگیری دانش عاجز است. به اعتقاد من، پژوهش‌های چند سال اخیر در زمینه‌ی دستور جهانی، به واقع، دیدگاهی جالب و کلاسیک را در مورد چگونگی فراگیری دانش ارائه می‌دهد و تا حدی تأیید می‌کند. من، با توجه به فقدان هرگونه استدلالی برای عاجز بودن این رهیافت در روشن کردن مسئله، دلیلی نمی‌بینم که به ملاحظات خود در زمینه‌ی چگونگی امکان انتخاب دستوری ویژه از طریق اصول دستور جهانی و بر مبنای داده‌های موجود، ادامه ندهم.

حال اجازه دهید به موضوع رهیافت‌های خردگرا و تجربه‌گرا در زمینه‌ی مسائل زبان و ذهن پردازیم. آن‌گونه که هارمن مدعی است، اگر ما طرح‌بندی ذاتی را متمایل (یا محدود) به شکل خاصی از دستور به مثابه بخشی از «اصول استقرایی به کار رفته» توصیف کنیم و «تجربه‌گرایی پرثمر» را به عنوان دیدگاهی معرفی می‌کنیم که از این اصول استقرایی استفاده می‌کند، مسلماً نمی‌توانیم تجربه‌گرایی پرثمر را، «هر چه هم که واقعیت‌های مربوط به زبان [یا چیزی دیگر] نشان دهند»، مردود شماریم. البته این دیدگاه تازه درباره‌ی تجربه‌گرایی پرثمر، ظاهراً اکنون با اصول استقرایی‌ای همراه شده است که خاص فراگیری زبان است و از اعتبار عام برخوردار نیست.

به نظر من، مفهوم تجربه‌گرایی پرثمر، آن‌گونه که معرفی می‌شود، چندان جالب نیست. موضوعی که توجه مرا به خود معطوف داشته، این است که آیا «گونه‌های متنوعی از تصورات و اصول وجود دارند که شکل دانش فراگرفته شده را به طریقی احتمالاً محدود شده و کاملاً سازمان یافته تعیین می‌کنند» یا این که «ساختمان ابزار فراگیری محدود به نوعی مکانیسم‌های پردازشی اولیه و جنبی ... و مکانیسم‌های داده پردازشی تحلیلی یا اصول استقرایی است». (جنبه‌های نظریه‌ی نحو، ص ۴۷ به بعد). من در این باره بحث کرده‌ام که «قابل شدن تمایز میان این دو رهیافت کاملاً متفاوت درباره‌ی مسئله‌ی فراگیری دانش از نظر تاریخی صحیح و از نظر خودیابی ارزشمند است»، حتی اگر در پژوهش‌های فردی خاص نتوان

تعمایز دقیقی میان این دو رهیافت مشاهده کرد.^{۱۸} (همان، ص ۵۲). به ویژه، سعی من بر آن بوده است تا نشان دهم که می‌توان این رهیافت‌ها را به گونه‌ای تدوین کرد که اولی در برگیرنده‌ی نظرهای عمده‌ی خردگرایان کلاسیک و گونه‌ی جدید آن باشد که مورد نظر من است و دومی شامل دیدگاه تجربه‌گرایی کلاسیک و نیز نظریه‌های فراگیری دانش (یا اعتقاد، یا عادت) گردد که در مجموعه‌ی وسیعی از پژوهش‌های جدید مطرح شده‌اند (از جمله دیدگاه‌های کوین دربارهی فضای کیفی و شکل‌گیری دانش از طریق تداعی و شرطی‌سازی؛ رهیافت هول در قالب انعکاسات غیرشرطی ابتدایی، شرطی‌سازی، و ساخت‌های عادت؛ زبان‌شناسی طبقه‌ای (taxonomic) با روال‌های تحلیلی تقطیع و طبقه‌بندی و مفهومی که از زبان به مثابه نوعی "نظام عادت‌ها" به دست می‌دهد، و جز آن).^{۱۸} لازم به ذکر نیست که نیازی به بررسی مساعی گوناگون مطالعه‌ی فراگیری زبان در محدوده‌ی این چهارچوب مشاهده نمی‌شود؛ فقط می‌توانم بگویم که به اعتقاد من هر دو این رهیافت‌ها مفید و مقبول‌اند. این رهیافت‌ها را می‌توان قدری دقیق‌تر کرد و با توجه به پیامدهای تجربی‌شان بررسی و ارزیابی کرد. پیشنهاد هارمن برای تعریف "تجربه‌گرایی پرثمر به نحوی که شامل هر دو رهیافت شود و، به گفته‌ی خودش، از هرگونه کشف مبتنی بر واقعیات، مبرا بماند صرفاً بازی با الفاظ است و نمی‌تواند

۱۸. هارمن به درستی بر این نکته تأکید دارد که من "مجموعه‌ی وسیعی از متون فلسفی در زمینه‌ی استقرا" را نادیده گرفته‌ام و خود را صرفاً به ملاحظه‌ای از روال‌های زبان‌شناسی طبقه‌ای به عنوان "تنها پیشنهادهایی که از صراحت کافی برای حمایت از مطالعه‌ی جدی برخوردارند" محدود کرده‌ام. البته، او به هیچ نکته‌ای در متون مربوط به استقرا اشاره نمی‌کند که به مسائل مورد نظر من ارتباط داشته باشد. دلیل آن هم روشن است، زیرا چیزی در این مورد وجود ندارد. مطالبی که در زمینه‌ی استقرا در متون آمده‌اند، در نوع خود بسیار جالب‌اند، اما به مسائل دیگری مربوط می‌شوند. در این نوشته‌ها، حتی کوچکترین اشاره‌ای به روال‌های تحلیل یا فراگیری اعتقاد یا دلایلی نشده است که بتواند راه حلی برای مسائل مورد بحث من به دست دهد. برای مثال، در نوشته‌های مربوط به مسئله‌ی استقرا هیچ مطلبی وجود ندارد که بتواند نگرشی نسبت به چگونگی دستیابی به اصولی که برای نمونه در بالا ذکر شد (چرخه‌ی قواعد واجی یا قاعده‌ی اسم‌سازی)، از طریق استقرا و به کمک داده‌های موجود به دست دهد. این‌ها همان پرسش‌هایی هستند که باید به هنگام مطالعه‌ی فراگیری زبان مطرح شوند.

تفاوت میان این دو رهیافت یا اهمیت بررسی و ارزیابی آن‌ها را منتفی سازد.^{۱۹} به طور خلاصه، من نسبت به این موضوع تردید دارم که زبان‌شناسی، دست کم در شرایط کنونی‌اش، بتواند "فن جدیدی" برای فلسفه‌ی تحلیلی به دست دهد که درخور توجه باشد. با این حال، به نظر من چنین می‌رسد که مطالعه‌ی زبان می‌تواند نتایجی را درباره‌ی دانش بشر روشن سازد و تا حدی نیز به اثبات برساند که مستقیماً به مباحث کلاسیک فلسفه‌ی ذهن مربوط‌اند. به زعم من، در این حوزه است که می‌توان در سال‌های آتی منتظر همکاری واقعاً ثمربخش زبان‌شناسی و فلسفه بود.

۱۹. دو نکته‌ی جنبی در همین ارتباط. هارمن میان روال‌های تقطیع و طبقه‌بندی و دستور گروه ساختی تنها نوعی "ارتباط تاریخی جزئی" می‌بیند؛ در حالی که این ارتباط بسیار نزدیک‌تر است. زلیگ هریس در کتاب روش‌های زبان‌شناسی ساختگرا

Methods in Structural Linguistics (Chicago: Univ of Chicago Press, 1951)

سعی بر آن داشت تا نشان دهد که چگونه کاربرد نظام‌مند چنین روال‌هایی، قوام یافته از طریق استقرایی ساده، به مجموعه‌ای از قواعدی رهنمون می‌شود که می‌تواند به مثابه تولید مجموعه‌ی نامحدودی از جملات در نظر گرفته شود. مجموعه‌ای از قواعد بدون هریس تحت عنوان "از تکواژ تا پاره گفتار"، اگر چه دقیقاً همان‌هایی نیستند که در دستور گروه ساختی مطرح شده‌اند، ولی خیلی به آن‌ها شباهت دارند. مفهوم "دستور گروه‌ساختی" به صراحت برای بیان غنی‌ترین نظامی طراحی شد که می‌توانست منطقاً نتیجه‌ی اعمال روال‌های مورد نظر هریس بر یک پیکره‌ی زبانی باشد. هریس و روش‌شناسان دیگر سال‌های ۱۹۴۰، رهیافتی را برای تحلیل زبانی مطرح می‌کردند که می‌تواند دست کم به سوسور بازگردد.

دوم این که، هارمن به درستی به این نکته اشاره دارد که من با آوردن "تنها آن عمده از پیشنهادها [تجربی] که از صراحت کافی برای حمایت از مطالعه‌ای جدی برخوردارند"، روش هریس و هیتس را در مطالعه‌ی روابط با هم آیی (co-occurrence relationships) نادیده گرفته‌ام. وی بر این اعتقاد است که این روش "در جوهر خود با روال‌های طبقه‌بندی همانند است". من دلیلی برای این ادعای هارمن نمی‌بینم با این حال، دلیلی هم در دست ندارم که نشان دهد این روال‌ها می‌تواند به شاهده‌ی بر له یا علیه فرض وجود یک دستور زایشی رهنمون شود یا حتی شاهده‌ی در این زمینه معرفی کند.

نمایه

/ فهرست اسامی اشخاص /

پولیناک؛ م. دو. ۲	آردری؛ ر. ۱۳۷
پیاژه؛ ژ. ۱۳۳، ۱۳۴	آرنولد؛ ا. ۳۵
پیرس؛ ج. سن. ۱۲۸، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۳	آسوپ؛ ج. ۱۳۷
۲۳۶، ۱۳۸، ۱۳۶	آنتوان کبیر ۱۴۶
تروبتسکوی؛ ن. ۱۰۷	آوستین؛ ج. ل. ۲۲۳
تولستوی؛ ل. ۴۰	اسکینز؛ ب. ف. ۱۰-۱۱، ۱۳۱-۱۳۲
ثورپ؛ و. ه. ۹۸-۱۰۰	اشکلوفسکی؛ و. ۴۰
جوس؛ م. ۱۱۱	اشلگل؛ ا. و. ۱۴۶
جیمز؛ و. ۱۱	افلاطون ۱۱۰
دکارت؛ ر. ۱۵-۱۸، ۲۱-۲۴، ۱۱۶، ۱۱۹	اموندز؛ ج. ۸۹
۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۵-۱۴۶، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۶۱	اوارت؛ خ. ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳
دلبروک. ۳۴	بارلو؛ ۱۳۴
دومارسه باس. ۳۱، ۲۶۹	بلک؛ م. ۷
راس؛ ج. ر. ۸، ۵۲، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۸۳	بلومفیلد؛ ل. نه، ۱۱-۱۲
راسل؛ ب. ۱۱	بواس؛ سن. ۱۱۱
راسین؛ ل. ۲۲	بوور؛ ۱۳۴
راید؛ ت. ۲۳۹، ۲۶۱	برل موتر؛ د. ۸۵
	پوپر؛ ک. ۹۸
	پوبنام؛ ه. ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۵
	۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲

لورتس؛ ک. ۱۳۵-۱۳۸	رایل؛ گ. ۲۵
لوی اشتراوس؛ ک. ۱۰۶-۱۰۸	روزن باوم؛ پ. ۸۴-۸۶، ۸۹
ماتیوس؛ ج. ه. ۲۶۱	روسو؛ ژ. ژ. ۱۱۰
میلر؛ ج. ۱۳۱-۱۳۲	سالتسینگر؛ ک. ۱۳۱-۱۳۲
نویمان؛ ج. فن. ۱۲	سانکتیوس. ۳۱-۳۲، ۳۴
نیوتن؛ ا. ۱۷-۱۸، ۲۵	سوسور؛ ف. دو. نه، ۳۲-۳۴، ۳۶، ۲۶۹
رایتهد؛ ا. ن. ۳۷	فرستر؛ چ. ب. ۹۷
وندلر؛ ز. ۸۵، ۲۲۳، ۲۲۸-۲۲۹	فروید؛ ز. ۴۱
وونت؛ ۱۳۶	کادورت؛ ر. ۲۳۹، ۲۴۸
ویتگنشتاین؛ ل. ۴۰، ۱۰۵	کامپتون؛ آ. ۹۸
ویتانی؛ و. د. ۳۴	کانت؛ ا. ۱۲۹، ۱۳۶
ویست؛ و. م. ۱۰۴	کلابو؛ ر. ۱۳۷
ویلکینز؛ ج. ۱۷۰	کوردمووی؛ ز. دو ۱۵
هابز؛ ۱۳۷	کولر؛ و. ۳۹، ۴۱
هارمن؛ ه. ۲۳۲، ۲۶۳-۲۶۹	کویین؛ و. و. ا. ۱۰۵، ۲۶۸
هربرت؛ ۱۱۶، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۶۱	گروس؛ م. ۸۵
هلم هولنس؛ ۱۳۶	گودمن؛ ن. ۱۱۵-۱۱۹، ۱۲۵، ۲۳۲
هله؛ م. ۸	۲۳۸-۲۴۸
هوبل؛ ۱۳۴	لافورز. ۱۵، ۲۵
هول؛ ۱۳۱، ۲۶۸	لاک؛ ج. ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۹، ۲۳۸-۲۳۹، ۲۴۸
هومبلیت؛ و. فن. ۳۰	لایبنیتس؛ گ. و. فن. ۱۱۶، ۱۳۷
هیتس؛ ه. ۲۳۲، ۲۵۷-۲۶۳، ۲۶۹، ۲۵۷	لتوین؛ ۱۳۴
هیوم؛ د. ۱۳۶، ۲۳۹، ۲۴۶	لشلی؛ ک. ۱۱، ۹۹
یاکوبسن؛ ز. ۱۰۷، ۱۷۳	لنبرگ؛ ا. ۲، ۱۳۳

LANGUAGE & MIND

NOAM CHOMSKY

KOUROSH SAFAVI